

اتحادیه‌های کارگری

کارل مارکس و فریدریش انگلس

مقدمه، نوشتار و ویرایش کنت لپیدس

ترجمه‌ی محسن حکیمی



نشر مرکز

**Marx and Engels on the
Trade Unions**
Edited, with an introduction and notes by
Kenneth Lapides

اتحادیه‌های کارگری

نویسندگان: کارل مارکس و فریدریش انگلس

مبانی نوشت‌ها و ویرایش: کنت لپیدس

همراه با پی‌گفتار مترجم

ترجمه انگلیسی: محسن حکیمی

الحمد لله: ابراهیم حقیقی

چاپ اول ۱۳۹۳، شماره ۱۲۰۲، ۱۲۰۰ نسخه، چاپ کانون چاپ

۹۷۸-۶۰۲-۳۱۲-۰۳

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر فاطمی روبه‌رو هتل لاله، خیابان باباطاهر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۰۲۱-۸۹۷۰۴۶۲، فاکس: ۰۲۱-۸۸۹۰۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است. انتشار و تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله الکترونیکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از نشر مرکز است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان» ایران قرار دارد.

عنوان و نام پدیدآور: کارل مارکس و فریدریش انگلس اتحادیه‌های کارگری / مقدمه، پی‌نوشت‌ها و ویرایش: کنت لپیدس

ترجمه: محسن حکیمی

مشخصات ظاهری: شش، ۲۹۴ ص

یادداشت: عنوان اصلی: Marx and Engels on the Trade Unions

موضوع: اتحادیه‌های کارگری و کمونیسم

شناسه‌ی افزوده: مارکس، کارل، ۱۸۱۸-۱۸۸۳، م. Marx, Karl، انگلس، فریدریش، ۱۸۲۰-۱۸۹۵، م. Engels, Friedrich

حکیمی، محسن، ۱۳۴۸، مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۲ ۲ ک / ۵۲۴ HX

رده‌بندی دیویی: ۳۳۰/۵۳۳

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۳۴۶۶۳۷۶

فهرست

۱	مقدمه
۱۷	۱ اتحادیه‌های کارگری و انتقال (۱۸۴۴-۱۸۴۸)
۶۹	۳ آنانومی یک موج اعتصابی (۱۸۵۳-۱۸۵۴)
۹۳	۴ اتحادیه‌های کارگری و انترناسیونال (۱۸۷۲-۱۸۵۹)
۱۳۳	۴ اقتصاد سیاسی طبقه‌ی کارگر (۱۸۶۳-۱۸۶۱)
۱۶۱	۵ فرقه‌گرایان سوسیالیست (۱۸۶۸-۱۸۷۵)
۱۷۵	۶ اشرافیت کارگری (۱۸۸۷-۱۸۷۴)
۱۹۳	۷ ظهور طبقه‌ی کارگر در ایالات متحده‌ی آمریکا (۱۸۹۲-۱۸۷۰)
۲۰۵	۸ لندن بی پشت و پناه و اعتصاب بزرگ کارگران بارانداز (۱۸۹۴-۱۸۷۰)
۲۳۵	پی‌گفتار مترجم درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری
۳۰۰	پیوست پی‌گفتار
۳۱۱	آثار مورد استناد
۳۱۳	پی‌نوشت‌ها
۳۷۳	نمایه

مقدمه

ما به شما می‌گوییم که جزمی و با یک اصل جدید با مردم دنیا روبه‌رو نمی‌شویم: حقیقت همیشه است. در هرش زانو بزنید! ما اصول جدید دنیا را از دل اصول خود دنیا بیرون نمی‌کشیم. ما به مردم دنیا نمی‌گوییم: «مبارزات خود را رها کنید، احصاقانه‌اند؛ مبارز در مبارزه را ما به شما می‌دهیم.» ما فقط به آنها نشان می‌دهیم که عملاً برای پیروزی می‌جنگند، و این که باید به آگاهی دست یابند، حتا اگر نخواهند.

کارل مارکس

نامه به روگه، سپتامبر ۱۸۴۳

بیش از صد سال از مرگ کارل مارکس در سال ۱۸۸۳ می‌گذشت، و ما هنوز می‌پرسیم واقعاً چه قدر او را می‌شناسیم؟ سوسیالیست‌های تمام دنیا این کلمات انگلس را تکرار می‌کنند که «هر چه داریم از او داریم»^۱، و پژوهشگران هم از تحقیقات درباره‌ی مارکس انتقام داده‌اند — گواه علاقه‌ی آشکارا بیکرکین، لین، انسان، اندیشه‌های او و راه‌هایی است که او برای پژوهش باز کرد. با این همه، مورد اتحادیه‌های کارگری و جنبش کارگری، میراث نظری مارکس (و انگلس) تا کنون ناشناخته باقی مانده است.

بی‌گمان، مبتکران فراخوان «کارگران جهان متحد شوید!» نمی‌توانستند نسبت به اعتصاب و اتحادیه‌ی کارگری بی‌تفاوت باشند. در واقع، مارکس می‌گفت «در زمینه‌ی اتحادیه‌ی کارگری به اندازه‌ی هر کدام از هم‌عصران‌ام تجربه دارم»^۲ با

این‌همه، شگفت است که تاریخ‌نویسان از طرح این پرسش غفلت کرده‌اند که: آیا مارکس و انگلس تحلیل نظام‌مندی درباره‌ی اعتصاب و اتحادیه‌ی کارگری در جامعه‌ی سرمایه‌داری ارائه دادند؟ و آیا برای اتحادیه‌ها در گذار به سوسیالیسم نقشی قائل بودند؟ به سخن دیگر، آیا نظریه‌ای مارکسیستی درباره‌ی اتحادیه‌ی کارگری وجود دارد؟

این کتاب، برای نخستین‌بار تقریباً تمام آنچه مارکس و انگلس درباره‌ی اعتصاب و اتحادیه‌ی کارگری نوشته‌اند گرد آمده است. گزیده‌های این کتاب به روشنی نشان می‌دهد که بنیان‌گذاران مارکسیسم به هیچ عنوان در ساختن نظریه‌ای کامل و منسجم درباره‌ی جنبش اتحادیه‌ای (تریدیونیوئیسیم) ناکام نبوده‌اند. این گزیده همچنین بر نقش تاریخی عظیم مارکس و انگلس در کمک به شکل‌گیری جنبش مدرن کارگری، تو می‌افکند، و حاوی توضیحاتی روشن و غالباً مبتنی بر مشاهدات عینی درباره‌ی بسیاری از اعتصاب‌ها و مبارزات بزرگ کارگری قرن گذشته است.

نوشته‌های گردآمده در این کتاب نیم قرن بین سال‌های ۱۸۴۴ تا ۱۸۹۴ مربوط می‌شود؛ منبع آنها نه فقط آثار اصلی مارکس و انگلس بلکه نامه‌نگاری‌ها، سخن‌رانی‌ها و مقاله‌های مندرج در نشریات، دست‌نوشته‌های منتشرنشده و اسناد «انجمن بین‌المللی کارگران» (انترناسیونال اول) از جمله صورت‌جلسات «شورای عمومی» آن است. در این آمیزه، صدای مارکس و انگلس را در گستره‌ی وسیعی از آثار آنها، اعم از عمومی و خصوصی، آغازین و پسین، می‌توان شنید.

گزیده‌ها به ترتیب زمانی (که گاه با هم تداخل دارد) در هشت فصل دسته‌بندی شده است. فصل نخست، که عنوان «اتحادیه‌های کارگری و اعتصاب» گرفته است، به دوره‌ی ۱۸۴۴ تا ۱۸۴۸ مربوط می‌شود. این فصل، نخستین فصل بسیار مفصل و جامع مارکسیستی درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری را نشان می‌دهد، و با چندین مطالعه از شاهکار آغازین انگلس، وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان، شروع می‌شود. این اثر اثری است که به‌نظر فریدریش هر، تاریخ‌نگار کاتولیک، از «شرح دانه درباره‌ی دوزخ»^۴ تأثیرگذارتر است. برای مثال، شرح نکان‌دهنده‌ی انگلس درباره‌ی اعتصاب معدنچیان نورتامبرلند و دورام در سال ۱۸۴۴ تصویری فراموش‌نشدنی از وضعیت ۴۰,۰۰۰ نفر از معدنچیان و خانواده‌های‌شان است که پس از اخراج از خانه‌های‌شان در غلفزارها

چادر می‌زنند. مطلب دیگر، که بسیار نقل شده، فصل آخر کتاب *فقر فلسفه*ی مارکس است، که حاوی نقد او بر دیدگاه‌های موسیالیست فرانسوی، پ. ژ. پرودون — و در این مورد اتحادیه‌ستیزی او — است. در این اثر، کامل‌ترین گفته‌ی مارکس درباره‌ی اهمیت تاریخی مبارزه‌ی اتحادیه‌ای را می‌خوانیم آن‌جا که می‌گوید: «در این مبارزه — که جنگ داخلی به معنای واقعی کلمه است — تمام عناصر لازم برای نبرد آینده دست به دست هم داده‌اند و پیش می‌روند.»^۵ قطعه‌ای نیز از دست‌نوشته‌ی مارکس به نام «دستمزد» در این فصل آمده است، اثری که تازه در سال‌های اخیر به انگلیسی ترجمه شده است. این قطعه اگرچه بر تحلیلی اقتصادی مبتنی است که مارکس به آن اشاره کرده، حاوی گفته‌های پرشوری درباره‌ی جنبه‌های سیاسی مبارزه‌ی کارگران برای دستمزد است. قطعات دیگر این فصل از متون کلاسیکی چون *ایدئولوژی آلمان* و *نقشه کمونیسم* برگرفته شده است.

دومین گروه نوشته‌ها، به نام «آنانومی یک موج اعتصابی»، به تمامی از گزارش مارکس برای نشریه‌ی *نیویورک تایمز* در سال‌های ۱۸۵۳ و ۱۸۵۴ برگرفته شده است. (این نشریه، که پیش از دست‌نویس و پنجاه هزار نفر مشترک داشت، روزنامه‌ی اصلی آمریکای شمالی در آن زمان بود، اما پس از دهه‌ی ۱۸۵۰ گزارشگر اصلی آن از اروپا بود.) این مقالات، که به آنها را «تاریخ اعتصاب» می‌نامید، موج بی‌سابقه‌ی اعتصاب‌هایی را گزارش می‌کند که در سال ۱۸۵۳ سراسر انگلستان را درنوردید و به تعطیل گسترده‌ی کارخانه‌های نساجی انجامید.^۶ مارکس در این مقاله‌ها از جمله بر رابطه‌ی بین خواست کارگران برای دستمزد و دوره‌های مختلف اوضاع اقتصادی تمرکز می‌کند. و در یکی از قطعه‌ها که پژوهشگران اندیشه‌ی اقتصادی مارکس آن را به کلی نادیده گرفته‌اند، از مستنداتی نظریه‌ی

* چارلز دیکنز در رمان *Hard Times* (۱۸۵۴) مبارزات کارگران پرستون را به داستان درآورد. با آن‌که در نگرانی همدلانه‌ی دیکنز برای زندگی مصیبت‌بار فقرا تردیدی نیست، اما به نظر می‌رسد (کمتر موافق) او و برخورد مارکس با کارگران اعتصابی نکات بسیار زیادی را درباره‌ی رویکردهای این عصران به جنبش کارگری نشان می‌دهد. نک به:

Raymond Williams, *Culture and Society: 1780-1950* (New York: Columbia University Press, 1983), pp. 92-97

همچنین نک به مقاله‌ی زیر از دیکنز:

"On Strike" (February 11, 1854), in his *Miscellaneous Papers*, edited by B. W. Matz (London: Chapman & Hall, 1914), pp. 423-36.

پخته‌ی خود را درباره‌ی دستمزد، چند سال پیش از زمانِ عموماً پذیرفته‌شده برای شکل‌گیری آن، بیان می‌کند.

گروه سوم نوشته‌ها، «اتحادیه‌های کارگری و انترناسیونال اول»، به سال‌های بین ۱۸۵۹ تا ۱۸۷۲ مربوط می‌شود. این فصل با شرح مارکس درباره‌ی تعطیل کارگاه‌های ساختمانی در لندن و اخراج کارگران آنها آغاز می‌شود، که به باور بسیاری از پژوهشگران زنجیره‌ی رویدادهایی را رقم زد که به تأسیس «انجمن بین‌المللی کارگران» انجامید. این گزیده‌ها (که تقریباً تمام آنها از مارکس است) با شرح این رویداد آغاز می‌شود و دوره‌ی فشرده‌ای از فعالیت اتحادیه‌ای و شرح به دست‌نویس‌های مارکس می‌دهد و نیز به نقش مارکس در «شورای عمومی» انجمن نگاهی می‌اندازد. عملاً تمام خطابه‌های اصلی و گزارش‌های داخلی این تشکل را او می‌نویسد. این قطع‌ها سند مبارزه‌ی ایدئولوژیک اوست در راه تجهیز یحیئش بین‌المللی کارگران برای اولین بار به برنامه‌ای پایه‌ای برای خواست‌های ابتدایی چون قانونی‌شدنِ هشت ساعت کار روزانه. با خواندن آنها پی می‌بریم که چرا انگلس تلاش‌های دوست‌اش را در دفاع از انترناسیونال، «گل سرسبد» دستاوردهای او نامید.

در فصل «اقتصاد سیاسی طبقه کارگر»، که حاوی نوشته‌های دوره‌ی ۱۸۶۳ تا ۱۸۸۱ است، مارکس و انگلس پیش از هرچیز نقش اتحادیه‌های کارگری را در تعیین میزان دستمزد بررسی می‌کنند. تا آنکه مارکس به نظریه‌ی کامل‌اش درباره‌ی دستمزد دست یابد (و آن را برای اولین بار در سال ۱۸۶۵ به عامه‌ی مخاطبان‌اش ارائه دهد)، مدافعان اقتصاد اصلی کارگران (مارکس) این نکته را به مسئله‌ی پیچیده و غامضی تبدیل کرده بودند. عقده‌بینی‌ها و جانبداری از صداقت فکری آدام اسمیت و دیوید ریکاردو صورت گرفته بود. «نظریه‌ی مبلغ دستمزد»^۵ سیطره‌ی کامل داشت. دیدگاه‌های مارکس درباره‌ی مبارزه کارگران

۵. نظریه‌ی به اصطلاح «مبلغ دستمزد» (Wage Fund) تا اواخر دهه‌ی ۱۸۶۰ بر اندیشه‌ی اقتصادی انگلستان حاکم بود. آن‌گاه که جان استوارت میل، طرفدار اصلی آن، در مقابل متقدمان‌اش تسلیم شد و از آن دست برداشت. براساس این آموزه، سرمایه‌ی موجودی که به‌عنوان دستمزد پرداخت می‌شود معادل همان مبلغ واقعی دستمزد است که به کارگران داده می‌شود (و فقط می‌تواند معادل آن باشد)، یعنی مقدار آن، در کوتاه‌مدت، ثابت است. بنابراین، [طبق این نظریه] تمام تلاش‌های کارگران برای تحمیل افزایش دستمزد (که باید از جیب کارفرمایان پرداخت می‌شد) محکوم به شکست بود. با آن‌که این نظریه بر اثر حملات نظری

حمله قرار می‌دهند. آنها سلطه‌ی «کارگرگرایان لیبرال» [بیر جنبش کارگری] را به «لایحه‌ی اصلاحات» سال ۱۸۶۷ ربط می‌دهند، که با اعطای حق رأی به بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر شهری یکی از مطالبات اصلی (و رادیکال‌ترین مطالبه‌ی) کارگران را برآورده ساخت و راه را برای استخدام رهبران اتحادیه‌های کارگری در حزب لیبرال در ازای جمع‌آوری رأی طبقه‌ی کارگر برای این حزب باز کرد. با این‌همه، آنها ظهور تمام‌یار اشرافیت کارگری را به کامیابی انگلستان در به‌دست گرفتن انحصار بازار بهان و سلطه‌اش بر ایرلند نسبت می‌دهند. محکومیت تند اتحادیه‌های اشرافی در این دوره از سوی مارکس و انگلس برای بستن درهای‌شان بر روی «کارگران ساده» برانگیزاننده راه ابتکار عمل سیاسی مستقل طبقه‌ی کارگر معمولاً مورد استناد کسانی قرار می‌گیرد که به نادرستی ادعا می‌کنند که آنان جنبش اتحادیه‌ای را خوار می‌شمردند.

در فصل «فتیله گزیده‌ها»، به نام «ظهور طبقه‌ی کارگر در ایالات متحده‌ی آمریکا»، که نوشته‌های سال ۱۸۷۷ تا ۱۸۹۲ را دربرمی‌گیرد، انگلس برخی از ویژگی‌های اصلی (و شاخص‌ترین ویژگی) طبقه‌ی کارگر آمریکا را آن‌گونه که برای نخستین‌بار در مقیاسی جهانی ظهور و ظهور ظاهر شد، تجزیه و تحلیل می‌کند. این بخش، که با تبادل دیدگاه‌ها در باب اعتصابات و شورش‌گرانه‌ی کارگران راه‌آهن در سال ۱۸۷۷ آغاز می‌شود، عمدتاً به تحلیل انگلس درباره‌ی «شوالیه‌های طبقه‌ی کارگر» و نیز به نقد او در مورد رابطه‌ی «حزب سوسیالیست کارگری» (SLP) با جنبش نوپای توده‌های کارگر می‌پردازد. گفته‌های او درباره‌ی مسئله‌ی ملی و رابطه‌ی طبقه‌ی کارگر آمریکا با آن نیز از اهمیت زیادی برخوردار است.

آخرین فصل گزیده‌ها، «لندن بی‌پشت‌پناه و اعتصابات بزرگ کارگران بارانداز»، از نوشته‌های دوره‌ی ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۴ برگرفته شده است، و شرحی جامع‌معرف و حاوی اشراف بر مسائل پشت پرده‌ی مبارزه برای ایجاد اتحادیه‌های صنعتی و سیاسی در بریتانیای اواخر دوران ویکتوریا به‌دست می‌دهد. محور اصلی نوشته‌های این بخش اعتصابات تاریخی کارگران بارانداز در سال ۱۸۸۹ است، اگرچه انگلس در عین حال بسیاری از جزئیات رقابت‌ها و مانورهای پشت پرده‌ی نخستین مراسم سوسیالیستی ماه مه را نیز — که سال بعد در لندن برگزار شد — آشکار می‌سازد. افزون بر این، او جنبه‌هایی از فعالیت اتحادیه‌ای گسترده‌ی النانور مارکس را نشان

می‌دهد. به‌نوعی که درگیری آشوب به‌جای بر روی دهنای درگیری باعث می‌شود (طلب می‌کرد) که انگلس با رویکرد کسی که خود درگیر ماجراست، با رویکردی تاکتیکی، به این موضوع بپردازد. برای مثال، در یکی از لحظات حساس اعتصاب کارگران بارانداز، او به اعتصابیون توصیه‌ای کرد که مانع بروز یک فاجعه‌ای احتمالی شد. درواقع، آشنایی او با تمام بازیگران اصلی این درام کیفیت شخصی و منحصر فردی به این واپسین نوشته‌ها می‌دهد و آنها را به شرح زنده و واقعی یک فرد درگیر ماجرا تبدیل می‌کند.

مارکس و انگلس به طبع بیش از هر چیز مایل بودند که اعتصاب‌ها و اتحادیه‌های کارگری در مسیر کلی تحول تاریخی پروتاریا قرار دهند و، به گفته‌ی مارکس، به نشان دادن «ترویج تاریخی» آنها و توضیح امکان تحول‌شان در آینده علاقه داشتند. آنان به‌وضوح به استند بر رابطه‌ی بین مبارزات اتحادیه‌ای و نقش انقلابی کارگران در تحقق سوسیالیسم، سوسیالیستی انسان‌مركز كنند.

اما، همان‌گونه که می‌بینیم، آن در عین حال مسائل فوری و بس جدلانگیزی چون تأثیر اعتصاب‌ها و اتحادیه‌ها بر مبارزات درگیری بر میزان دستمزدها (به گفته‌ی انگلس، مارکس «نخستین نظریه‌ی عقاید درباره‌ی دستمزدها»^۱ را ارائه داد)، رابطه‌ی متقابل کارگران و تکنولوژی (رابطه‌ی معروف به «مسئله‌ی ماشین»)، مبارزه برای هشت ساعت کار روزانه و به‌طور کلی مقررات کارخانه‌ها، خاستگاه‌ها و تأثیر اشرافیت کارگری و مسئله‌ی تقابل اتحادیه‌گرایی حرفه‌ای^۲ و اتحادیه‌گرایی صنعتی^۳، برداشت سندیکالیستی از اعتصاب عمومی، جایگاه زنان در مبارزات و بر جنبش کارگری، رابطه‌ی بین اتحادیه‌های کارگری و احزاب سیاسی، سایر مسئله‌های ملی بر جنبش کارگری، اهمیت اتحادیه‌های کارگری برای کارگران کشاورزان، اتحادیه‌ها و جنبه‌های ارتجاعی جنبش اتحادیه‌ای را مورد بحث قرار دادند.

به‌طور خلاصه، تحلیل آنها از سرشت اساسی و وظایف اتحادیه‌ها، مبارزات آغاز می‌شود و تا حد مسائل مشخص در حوزه‌های اقتصاد، سیاست، جامعه و ملی

* craft unionism

** industrial unionism

درمورد فرق بین «اتحادیه‌ی حرفه‌ای» و «اتحادیه‌ی صنعتی» نک به «پی‌گفتار مترجم درباره‌ی اتحادیه‌ی کارگری» در پایان متن کتاب حاضر-م.

و حقوق پیش می‌رود. و در بحث رابطه‌ی بین جنبش کارگری با موضوعات اساسی مربوط به آزادی انسان، حتا می‌توان گفت که تحلیل آنها درباره‌ی اتحادیه‌های کارگری مسائل مهم فلسفی را نیز دربرمی‌گیرد.

دیدگاهی که می‌توان آن را نظریه‌ی کلی مارکس و انگلس درباره‌ی جنبش اتحادیه‌ای نامید از سه جزء اصلی تشکیل شده است. نخست این درک است که اتحادیه‌های کارگری پیامد اجتناب‌ناپذیر پیدایش صنعت و رشد طبقه‌ی کارگر است، پیامدی که دستاوردش دست‌کم میزان حداقلی از مصونیت کارگران در مقابل دست‌درازی ستمگرانه و خودسرانه‌ی سرمایه‌داران است. برخلاف همه‌ی پیافستی‌ها، این زمان، نه‌تنها در میان اقتصاددانان سیاسی (و بدین‌سان تمام عقاید محترم بلکه در میان سوسیالیست‌ها^۵ (ی‌اوتنی)، مارکس و انگلس می‌گفتند مبارزه‌ی اتحادیه‌ی «فقط مشروع بلکه ضروری است»^۶. دوم، آنان نشان دادند که این مبارزه پیش‌بر اساس هرگونه دگرگونی سیاسی از سوی کارگران است. به‌نظر آنان، ناتوانی از پیشبرد این مبارزه تشنه‌دهنده‌ی آن است که طبقه‌ی کارگر نیز همچون «بردگان یونان و روم باستان» می‌بایند خود را رها سازد. به‌نظر مارکس، «کشمکش مداوم کارفرمایان و کارگران به نفع کارگران نیست. ضروری برای حفظ روحیه‌ی [مبارزاتی] طبقات کارگر، متحد شدن آنها در یک کنش بزرگ برای مقابله با دست‌درازی طبقه‌ی حاکم، و جلوگیری از تبدیل کارگران به ابزارهای بی‌احساس، بی‌اندیشه و کمابیش خورده و خوابیده‌ی تولید»^۷ و سرانجام آنان می‌گفتند اعتصاب و اتحادیه‌های کارگری به تنهایی برای از میان بردن علت استیصال و نجات کارگران — رابطه‌ی کار و سرمایه — کفایت نمی‌کنند و بدون تلاش برای تحقق اهداف آنها و دفاع از تمام ستمکشان جامعه اتحادیه‌ها در معرض این خطر قرار می‌گیرند که با حدتش شکل‌های بسته و انحصاری تقریباً ارتجاعی، که پراکندگی طبقه‌ی کارگر را تقویت می‌کنند و مانع پیشرفت آن می‌شوند، سقوط کنند. مارکس نوشت، اتحادیه‌ها «باید تمام ستمکاران را متحد سازند که تلاش‌هایشان نه برای اهداف تنگ‌نظرانه و خودخواهانه بلکه برای رهایی میلیون‌ها انسان ستم‌دیده انجام می‌گیرد»^۸.

^۵ بین پیروان رابرت اوئن، سوسیالیست انگلیسی (۱۸۵۸-۱۷۷۱)، که اشاعه‌ی آموزه‌های خویش را فعالیت اصلی — اگر نگوئیم تنها فعالیت — خود می‌دانستند، و اکثر رهبران (انگلیسی) طبقه‌ی کارگر آن زمان — خواه اتحادیه‌ای یا چارنیست — که خود را حلقه به معنای اوینی آن سوسیالیست می‌دانستند اما مبارزه‌ی اقتصادی را رد نمی‌کردند، باید فرق گذاشت.

مارکس و انگلس، با توضیح رابطه‌ی بین شکل‌های سیاسی و اقتصادی مبارزه‌ی طبقاتی براساس نگرش فوق، بنیان‌های نظریه‌ای را بی‌فکندند که بدون آن شکل‌گیری یک جنبش سوسیالیستی توده‌ای ناممکن بود.

هنگام ورود مارکس و انگلس به عرصه‌ی سیاست در آغاز دهه‌ی ۱۸۴۰، اتحادیه‌های کارگری در دوران کودکی خود به‌سر می‌بردند. «تشکل‌های»^۹ آغازین کارگری — که جز در انگلستان در همه‌جا غیرقانونی بودند (و حتا در انگلستان هم مورد بدرفتاری قرار داشتند) — مجبور بودند در حالتی ناپایدار فعالیت کنند و اعضای آنها منافع ناپایداری داشتند. اما، در ۱۸۹۵، سال مرگ انگلس، اتحادیه‌های کارگری در اروپا و آمریکا شمالی به تشکل‌های صنعتی نیرومندی تبدیل شده و جامعه‌ی بورژوازی آنها را به نوعی پذیرفته بود، اگر نگوئیم به‌عنوان نهادهای مشروع و قانونی به تصویب رسانده بود. در بسیاری از کشورها، شکل‌گیری اتحادیه‌های کارگری همراه با ظهور حزب سوسیالیستی توده‌ای که اغلب متحد اتحادیه‌ها بودند. دوران مدرن در سیاست طبقاتی آغاز شده بود.

در این نیم قرن، با سه دوره بزرگ از جنب و جوش طبقه‌ی کارگر روبه‌روایم: جنبش‌های انقلابی دهه‌ی ۱۸۴۰، مبارزات اجتماعی و تلاش برای ایجاد همبستگی بین‌المللی در دهه‌ی ۱۸۶۰، و خیزش‌های کارگری توده‌ای در اواخر دهه‌ی ۱۸۸۰، که به نخستین پیروزی اتحادیه‌های صنعتی و کارگران هشت ساعت کار روزانه‌ی قانونی انجامید. این جنبش‌های بزرگ، با آن‌که اروپای غربی، قاره‌ی اروپا و ایالات متحده‌ی آمریکا شکل‌های گوناگونی به خود گرفتند و مسأله‌ی اوضاع و احوال متنوعی را منعکس می‌کردند و عمدتاً زائیده‌ی مرحله‌ی متحول تحول تاریخی بودند، مرزهای کشوری را پشت سر نهادند و مشخصاتی را به‌سازند. از خود به نمایش گذاشتند. با این‌همه، چون در انگلستان بود که مارکس و انگلس تقریباً تمام دوران بزرگ‌سالی خود را گذراندند (جایی که گاه می‌گویند آنان کمتر به انگلستان در آن داشته‌اند)، بگذارید نگاهی سریع به رابطه‌ی آنها با این سه دوره از جنب و جوش طبقه‌ی کارگر، آن‌گونه که در انگلستان سپری شد، بیندازیم.

جنبش «منشور مردم» نخست در اواخر دهه‌ی ۱۸۳۰ و به‌عنوان کارزار رهبران

طبقه‌ی کارگر در لندن برای اصلاح پارلمان شکل گرفت، اصلاحی که معنای آن عمدتاً حق رأی همگانی (برای مردان) بود. با این‌همه، در پس مطالبات صرفاً دموکراتیک «منشور»، توده‌های بس ستم‌دیده‌ی شهرهای صنعتی شمال انگلستان نیز قرار داشتند، توده‌هایی که به‌خوبی می‌دانستند چه می‌خواهند و آماده‌ی پیوستن به فراخوان‌های انقلابی بودند. این واقعیت را، برای مثال، می‌توان در اعتصاب عمومی سال ۱۸۴۲ دید، آن‌گاه که هیئت‌های نمایندگی اتحادیه‌های کارگری لانکاشایر به نامی اعتصاب تا پذیرش منشور در «وست‌مینستر» رأی دادند. انگلس یکی از نخستین کسانی بود که گفت هدف جنبش چارتیست‌ها «انتقال قدرت دولتی به توده‌ی مردم» است. امروزه تاریخ‌نگاران این جنبش را نخستین جنبش سراسری و از پس‌سالی سازمان‌یافته‌ی پرولتاریا در جهان می‌دانند.

دو تن از معروف‌ترین و بانفوذترین چهره‌های جنبش چارتیستی، جورج جولیان هارنی و ارنست جونز در دهه‌ی ۱۸۴۰ با مارکس و انگلس رابطه‌ی نزدیکی داشتند و برای اشاعه‌ی دیدگاه‌های آنها فعالیت زیادی کردند. اما چون بنیان‌گذاران مارکسیسم تا سال ۱۸۴۹ ساکن انگلستان بودند، نفوذ گسترده‌ی آنان در میان کارگران تنها پس از این تاریخ احساس شد. برای مثال، «من انانیسی مانیفست کمونیسم نخست در سال ۱۸۵۰ در نشریه‌ی هارنی به نام *ریپبلکن (Red Republican)*، جمهوری‌خواه سرخ» منتشر شد، و مارکس برای نشری‌ی جونز نام *پپلز پپر (People's Paper)*، نامه‌ی مردم، ارگان اصلی چارتیست‌ها در دهه‌ی ۱۸۵۰ را طلب می‌نوشت و مقالات آن را ویرایش می‌کرد. درواقع، به گفته‌ی زندگی‌نویس هارنی، او «نخستین هوادار مارکس و انگلس بود که می‌توان گفت نفوذی توده‌ای است». با این‌سان، به کمک کوشش‌های جونز بود که «کنوانسیون چارتیست‌ها» در سال ۱۸۴۰ برای نخستین بار برنامه‌ای سوسیالیستی را پذیرفت.

پس از دوره‌ای از آرامش، در اوایل دهه‌ی ۱۸۶۰ زنجیره‌ای از مبارزات سیاسی در واکنش به سیاست خارجی دولت انگلستان (در مورد لهستان، ایتالیا و روسیه داخلی آمریکا) رهبران اتحادیه‌های کارگری لندن را به حرکت درآورد و در سال ۱۸۶۴ — با همکاری هم‌تایان خود در پاریس — تشکلی را برای پیشبرد همبستگی بین‌المللی طبقه‌ی کارگر بنیان نهادند. (مخالفت سیاسی کارگران با دولت در پی خودداری مداوم کارفرمایان بریتانیایی از به‌رسمیت‌شناسی مشروعیت قرارداد

دسته‌جمعی تشدید شد - به‌ویژه وارد کردن کارگر، عتصاب‌شکن از قاره‌ی اروپا بود که کارگران انگلستان را تحریک کرد.^{۱۱} «انجمن بین‌المللی کارگران» خواه آن‌گونه که پاپ گفت آن را «حلول شیطان» [در جسم کارگران] بدانیم، یا آن‌سان که مارکس باور داشت تشکلی که در آن «کارگران کشورهای مختلف خود را نه فقط برادر و هم‌مرز یکدیگر احساس کنند بلکه در ارتش‌رهایی‌بخش نیز همچون برادر و هم‌مرز دوش به دوش یکدیگر بجنگند»^{۱۲}. هم از نظر تشکیلاتی و هم به لحاظ فرمول‌بندی مطالبات برنامه‌ای، بی‌گفت‌وگو نیروی تعیین‌کننده‌ای در کمک به شکل‌گیری جنبش مدرن کارگری بود.

انترناسیونال دوم همچنین در بریتانیا مبارزه‌ی تجدیدحیات‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر برای - برآوردن اهداف - که به تصویب قانون اصلاحات ۱۸۶۷ از سوی پارلمان انجامید. این حقوقی استرده - پایدارترین خواست جنبش کارگری - بنیان حقوقی نظام سیاسی مدرن بریتانیا را ریزی کرد. در قاره‌ی اروپا و ایالات متحده‌ی آمریکا، انترناسیونال پرچمدان تلاش برای سازمان دادن اتحادیه‌های کارگری براساس موازین مدرن و به‌دست آوردن پشتیبانی قاطعی برای کارگران بود.

ساموئل گامپرز، اولین رئیس انترناسیونال کارگران آمریکا (AFL)، اذعان کرد که در نیویورک‌سیتی، جایی که بسیاری از کارکنان گذاران آینده‌ی AFL زندگی کردند، در دوره‌ای که جنبش کارگری به شکل مدرن درمی‌آمد انترناسیونال «بی‌چون‌وچرا... بر جنبش کارگری مسلط بود». افزون بر این، کارکنان را پژوهشگر آثار مارکس و انگلس می‌دانست.^{۱۳} و در انگلستان، رابرت اپنکار، «رئیس اتحادیه‌ی نجاران و احتمالاً محترم‌ترین فعال اتحادیه‌ای (تریدیونیونیست) زمان خود، اعلام کرد که انترناسیونال «دیدگاه‌های فعالان اتحادیه‌ای انگلستان را به دست‌خوش و به آنان نشان داد که اتحادیه‌های کارگری را می‌توان برای اهدافی والاتر از چانه‌زنی صرف بر سر دستمزد به‌کار برد، و این‌که مبارزه با عامل اصلی زندگی مصیبت‌بار کارگران مستلزم اتحاد بین‌المللی آنان است»^{۱۴}.

حضور رهبران اصیل طبقه‌ی کارگر همچون آپلگارت در «شورای عمومی» انترناسیونال مارکس را واداشت که در پاسخ دوست‌اش دکتر لودویگ کوگلمان در هانوفر آلمان، که از او پرسیده بود آیا دیگر به آلمان باز نمی‌گردد، بنویسد: «من فعالیت تبلیغی خود را در این‌جا و از طریق «انجمن بین‌المللی» صدمبار ترجیح می‌دهم. تأثیر

آن بر پرولتاریای انگلستان آشکارا مشهود است و [برای من] بیشترین اهمیت را دارد.^{۱۵} او حرف دل خود را این گونه با انگلس در میان گذاشت: «درواقع من رئیس این تشکیلات ام.»^{۱۶}

مارکس زنده نماند تا در آخرین طغیان توده‌های کارگر در قرن نوزدهم، و چه بسا تماشایی‌ترین آنها، شرکت کند. همان گونه که «انگلس گفت: «ای کاش مارکس همچنان در کنارم بود و این صحنه را به چشم خود می‌دید!»^{۱۷} با این همه، نزد او در جنبش از هر زمان دیگری بیشتر بود، و انگلس تیز حضور داشت تا ورود «نوادگان چارتیست‌های پیر» را به «جبهه‌ی نبرد»^{۱۸} به چشم ببیند.

در دهه‌ی اواسط دهه‌ی ۱۸۷۰، رونق و رفاه دوران ملکه ویکتوریا در دهه‌های پیشین رخت‌ربست و بریتانیا حدود بیست سال گرفتار «رکود بزرگ» شد. رقابت صنعتی آمریکا، آلمان، انحصار بازار جهانی توسط انگلستان را تضعیف کرده بود، و کارگاه‌های سسطی، متناوبی از بیکاری را تجربه می‌کرد. وانگهی، تغییر ساختار صنعت و ترکیب نیروی کار اتحادیه‌های حرفه‌ای قدیمی و اشرافی را به شکل‌هایی مهجور تبدیل کرد. توده‌های کارگر صنایع بزرگ مدرن شکل‌های جدید و آزادتری از تشکلی نیز حمایت می‌قانونی را، که مورد بی‌اعتنایی حرفه‌های سنت‌مدار دوران گذشته بود، طلب می‌کردند. در بهار ۱۸۸۹، کارگران گاز لندن، که به‌تازگی به رهبری ویل تان سا زمان‌یافته بودند، خواهان کاهش شیفت کار دوازده‌ساعته‌ی خود به هشت ساعت کار بدون کاهش دستمزد شدند. در کمال شگفتی، شرکت‌های تولید گاز این خواسته کارگران را پذیرفتند بی‌آن‌که کارگران مجبور به اعتصاب شوند. در پی این پیروزی، با اندازان نیمه‌جان «ایست‌اند» لندن اتحادیه‌ی صنعتی خود را سازمان دادند. اعتصاب موفقیت‌آمیز آنها در تابستان آن سال کشور را تکان داد و «جنبش نوین اتحادیه‌ای» را به‌عنوان نیرویی با چشم‌انداز صنعتی بر پا داشت. جان برنر و تام من، مدیران جوان سوسیالیستی که رهبران اصلی این اعتصاب بودند، اعضای حلقه‌ی انگلس شدند، و ویل تونن نیز به‌درستی پرورش‌یافته‌ی [مکتب] او خوانده شده است.

افزون بر اینها، الثانور («توسی») دختر مارکس نقش مهمی در جنبش نوین اتحادیه‌ای ایفا کرد. از جمله‌ی دستاوردهای او یکی این بود که برای نخستین بار زنان را در «اتحادیه‌ی کارگران گاز» سازمان داد، و در کنار ادوارد ایولینگ بانی

تظاهرات تاریخی، یول ماه مه در لندن در سال ۱۸۹۰ شد. تظاهراتی که در آن صدها هزار کارگر بر مقاومت «درودسته‌ی قدیمی» رهبران کارگری غلبه کردند و خواهان هشت ساعت کار روزانه‌ی قانونی شدند. سرانجام، تأسیس «حزب مستقل کارگر» در سال ۱۸۹۳ و «حزب کارگر» در سال ۱۹۰۰ را نمی‌توان از شور و شوق وافر مارکس و انگلس برای ایجاد یک حزب کارگری در بریتانیا جدا کرد.

انگلس، در پیش‌گفتار سال ۱۸۴۵ خود بر وضع طبقه‌ی کارگر در انگلستان، گلابه زد که «شناخت ما از شرایط واقعی زندگی پرولتاریا بسیار اندک است» و این که «حتا در انگلستان نیز هنوز نوشته‌ای که، مانند نوشته‌ی من، درباره‌ی تمام کارگران باشد، نبود».^{۱۹} او و مارکس خوب می‌دانستند که آنان پیشگامان بحث و بررسی درباره‌ی زندگی، نهادها و تاریخ طبقه‌ی کارگرند. مارکس، در *فقر فلسفه* (۱۸۴۷)، دلابه زد که «هنگامی که مسئله‌ی بررسی دقیق اعتصاب‌ها، تشکلهای و دیگر شکل‌های مبارزه‌ی طبقه‌ی کارگر می‌شود که پرولتاریا به کمک آنها خود را در مقابل چشم ما به صورت یک طبقه‌ی سازمان‌دهنده، برخی را بیم‌وهراسی سخت فرا می‌گیرد و برخی دیگر نوعی بی‌اعتنایی مفرطانه از خود نشان می‌دهند».^{۲۰}

دوام این برخورد را در سراسر قرن نوزدهم از ایتالیایی می‌توان درک کرد که از پژوهش دوران‌ساز سیدنی و بناتریس ولب در دهه‌ی جنبش اتحادیه‌ای به نام *دموکراسی صنعتی* در سال ۱۸۹۷ شد. به بیان خود این نویسندگان، «منتقدان این اندیشه را به باد تمسخر می‌گرفتند که به تشکلهای کارگری نندان اهمیت داده شود که درباره‌ی آنها کتاب نوشته شود».^{۲۱} و تنها در سال ۱۸۹۰، یکی از نخستین تاریخ‌نگاران جنبش چارتیستی پی‌برد که نوشته‌های مارکس و انگلس هنوز هم «منبع اصلی شناخت ما از مراحل آغازین جنبش کارگری انگلستان»^{۲۲} است. اگرچه دیگر این‌گونه برخوردها را نمی‌بینیم (انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، مطالعه‌ی تاریخ طبقه‌ی کارگر را به امری الزامی تبدیل کرد)، شرح اعتصاب‌ها و مبارزات معاصر طبقه‌ی کارگر در گزیده‌های کتاب حاضر گاه‌شماری استثنایی است که از لحاظ جزئیات، قدرت تحلیل و احساس انسانی نهفته در آنها همچنان سرآمد است.

و بالاخره نکته‌ی آخر در مورد این متن‌ها آن است که، اگر به نویسندگان‌شان باور داریم، آنها را نباید «تعریف‌های تثبیت‌شده»، بی‌چون و چرا و یکبار برای همیشه^{۲۳} بپنداریم. به عبارت دیگر، نباید به خطای افراد آیین‌پرستی دچار شویم

که با ذکر دقیق صفحه و سطر [از مارکس و انگلس] نقل قول می‌کنند، بی‌آن‌که اوضاع و احوال و شرایطی را که منجر به این گفته‌ها شده است، در نظر گیرند. برای مثال، انگلس از بیرون خودش و مارکس می‌خواست که از آثار آنان صرفاً «نقل قول بیرون نکنند»، بلکه «فکر کنند که اگر مارکس به جای آنها بود چه‌گونه برخورد می‌کرد».^{۲۴} نکته‌ی هوشمندانه‌ای است، اگرچه بی‌گمان به کار بستن‌اش آسان نیست. حتا کسی چون ویلهلم لیبنکنشت، که از بیروان باتجربه و پرنفوذ مارکس و انگلس بود، اغلب مورد انتقاد آنان قرار می‌گرفت، چرا که «به اندازه‌ی کافی دیالکتیکی نمی‌اندیشید تا در آن واحد هردوسوی مسئله را ببیند».^{۲۵}

همان‌طور که مارکس و انگلس در این‌جا خاطرنشان می‌سازند، مسئله عبارت است روش برخورد. با آن‌که آنها بارها بر این نکته آشکارا تأکید کردند، هنوز هم اهمیت استراتژی برای بیان باور دارند که «نتیجه بدون استدلالی که به آن انجامیده هیچ به پیروی از هگل بر بیان باور دارند که «نتیجه بدون استدلالی که به آن انجامیده هیچ است».^{۲۶} آنها فرقه‌نویسان کم‌کم سازمان‌های سوسیالیستِ نواخته‌ی انگلستان و آمریکای دهه‌ی ۱۸۸۰ را به‌طور تدریجی «درک ما از جنبش به آیین منجمدی که باید از بر شود»^{۲۷} به دیده‌ی تحقیر می‌نگریستند. هگل گونه‌ی انگلس یک‌بار توضیح داد، «اگر چیزها و روابط متقابل‌شان نه تنها متغیرند، پس تصاویر ذهنی آنها یعنی اندیشه‌ها نیز در معرض تغییر و دگرگونی‌اند؛ به قلب تعاریف منجمد در نمی‌آیند بلکه فرایندهای تاریخی یا منطقی تشکیل آن‌ها باعث تحول‌شان می‌شود».^{۲۸}

مارکس و انگلس، که از همان آغاز درگیر بحث کارگری پیش‌بینی می‌کردند که این جنبش «مراحلی را طی کند که تاریخ بدون چشم‌ندیده است»^{۲۹} مرام‌های مکتبی رایج را نادیده گرفتند و ترجیح دادند که «پیش‌بینی باره‌ی این جنبش از دل خود آن بیرون آید. انگلس در سال ۱۸۴۴ نوشت «ما در قبالند نداریم به «وحی تاریخ» شک کنیم یا آن را به دیده‌ی تحقیر نگاه کنیم، زیرا تاریخ بر ما همه‌چیز است».^{۳۰} پس، بررسی آن فرایندهای اندیشه و تاریخ که دیدگاه‌های تاریخی نوشته‌های این کتاب را شکل داد، بسیار ضروری است. (با آن‌که انجام این بررسی فراتر از اهداف کتاب حاضر است، یادداشت‌هایی توضیحی را ضمیمه‌ی متن‌ها کرده‌ام که در موارد بسیار لازم اطلاعاتی تکمیلی به‌دست می‌دهد.) مارکس و انگلس می‌گفتند جهان‌بینی اساسی‌شان بر «زمین واقعی تاریخ استوار است».^{۳۱}

می‌دانیم که تحلیل آنان درباره‌ی جنبش اتحادیه‌ای به معنای واقعی کلمه در «زمین واقعی» انگلستان ریشه داشت. انگلستان به عنوان زادگاه انقلاب صنعتی موبطن اولین جنبش سازمان‌یافته‌ی طبقه‌ی کارگر در دنیای مدرن بود؛ کارگران انگلیسی، همان‌گونه که مارکس گفت، «فرزندان ارشد صنعت مدرن»^{۳۱} بودند. و بدین‌سان گرچه به‌نظر می‌رسد که تمرکز مارکس و انگلس بر انگلستان صرفاً به این دلیل بود که آنها بیشتر عمر خود را یا در لندن به‌سر بردند یا در منچستر، شاید علت این تمرکز همان باشد که مارکس آن را در سال ۱۸۷۰ بیان کرد آن‌گاه که نوشت انگلستان «تنها کشوری است که در آن مبارزه‌ی طبقاتی و سازمان‌یابی طبقه‌ی کارگر در اتحادیه‌های کارگری به وجهی معینی بلوغ و عمومیت دست یافته است».^{۳۲}

هرآن‌گاه که گفتیم، مارکس و انگلس نخستین نظریه‌پردازان سوسیالیست یا کلاً متفکران سوسیالیست بودند که جنبش اتحادیه‌ای را بر منطقی منسجم و اثباتی مبتنی کردند. این‌جا و آن‌جا می‌توان صدایی را شنید که این یا آن جنبه از دیدگاه‌های آنها را بشارت می‌دهد؛ اما به‌طور کلی درست می‌گفت آن‌گاه که تأکید کرد: «هنگامی که همه‌ی اقتصاددانان سیاسی و همه‌ی سوسیالیست‌ها در محکومیت اتحادیه‌های کارگری هم‌نظر بودند، من ضرورت تاریخی آنها را نشان دادم».^{۳۳} او و انگلس تنها کسانی بودند که توانستند برای مبارزه‌ی سادای کارگران نقشی مثبت و حتا نیازی تاریخی قائل شوند، زیرا آنان تنها سوسیالیست‌ها و زمانه‌ی خود بودند که این باور را داشتند که «رهایی طبقات کارگر باید به‌دست خود طبقات کارگر انجام گیرد».^{۳۴} به‌نظر آنان، جنبش اتحادیه‌ای «آموزشگاه» این رهایی است و آموزشگاه سوسیالیسم، بود — یا دست‌کم پتانسیل ایفای این نقش را داشت.

فعالان اتحادیه‌ای قرن گذشته اهمیت خدمات مارکس به مبارزه‌ی آنان را می‌فهمیدند و قدردانی بی‌شائبه‌ی خود را در این مورد بیان می‌کردند. ساموئل گامپرز این قدردانی را به آن‌جا رساند که گفت در زمانی که شمار کمی از افراد از اتحادیه‌های کارگری حمایت می‌کردند، مارکس «این اصول را دریافت کرد» و آنها «عاملانی بی‌واسطه و عملی هستند که می‌توانند زندگی بهتری را برای مزدبگیران به ارمغان آورند» او اعلام کرد که تأثیر مارکس عبارت است از «تأکید بر ضرورت سازمان‌یابی مزدبگیران در اتحادیه‌های کارگری».^{۳۵} بگذارید کلمات سرسخن اصلی اساسنامه‌ی «فدراسیون کارگران آمریکا» را نیز یادآوری کنیم، کلماتی که

تأثیر مانیفست کمونیسم را به وضوح نشان می‌دهند: «در میان ملت‌های دنیای متمدن مبارزه‌ای در میان ستمگران و ستمکشان تمام کشورها در جریان است، مبارزه‌ی سرمایه و کار، که سال به سال باید تشدید شود.»^{۳۷}

سرانجام، نباید فراموش کرد که در ایالات متحده‌ی آمریکا، جایی که مارکس در زمان مرگ‌اش بیش از جاهای دیگر شناخته شده بود، جنبش کارگری در حد و اندازه‌ای بی‌سابقه در گذشت او را به سوگ نشست. مجلس یادبودی که تنها چند روز پس از تلگرام انگلس در نیویورک سیتی برگزار شد، به نوشته‌ی یکی از روزنامه‌های اتحادیه‌ای، «بزرگ‌ترین گردهمایی بی بود که جنبش کارگری آمریکا تا آن زمان به آن دست یافته است»^{۳۸} گزارش شده که در تالاری که سخن‌رانان تمام بخش‌های جنبش طبقه‌ی کارگر در بزرگداشت نویسنده‌ی سرمایه و مانیفست کمونیسم حضور داشتند، هزاران نفر پشت درها مانده بودند. مطبوعات کارگری نیز یاد او را گرامی داشتند. کارگر (The Carpenter، نجار)، ارگان تشکل «برادری نجاران و دروینجره‌سازان»، اعلام کردند: «حمتکشان جهان همه یاد کارل مارکس را گرامی می‌دارند، زیرا او بود که گفت: «کارگران جهان متحد شوید!». پروگرس (Progress، پیشرفت)، روزنامه‌ی اتحادیه‌ی سنجیک‌سازان نوشت: «امروز کارگران تمام جهان در سوگ از دست دادن رفیق و بهترین آموزگار خود نشسته‌اند.» و لیبر اینکوایر (Labour Enquirer، پژوهشگر، رگری)، ارگان شوالیه‌های مجمع کارگران دینور، برای خوانندگان خود توضیح داد که مارکس «نشی بود که زندگی خود را وقف ستمکشان تمام جهان کرد و خاطره‌ی تمام آرزوهای ملت‌ها پس از آن که پادشاهات، فرمان‌روایان و امپراتوران به دست فراموشی سپرده شوند، فقط برای لعن و نفرین به یاد آورده شوند، در یادها خواهد ماند.»^{۳۹}